



## مقام شامخ افغانستان قدیم بنام (خراسان) در شاهنشاهی ایران کهن و باستان

این اواخر، در افغانستان معمول شده است که عنوان شاهنشاهی افغانستان بکار بر قد. آقای خلیل الله خلیلی شاعر نامی معاصر افغان و ملک الشعراء افغانستان که سنیر در ممالک عربی بوده است، در صفحه ۴۵۷ جلد سوم تاریخ افغانستان زیر عنوان «شاهنشاه افغانستان و آل بویه - فتح ری و همدان و اصفهان» و بدنبال آن در صفحه ۴۱۱ مینویسد: «مسعود... ولایات مربوطه اش را مسخر نمود و آنرا جز سلطنت شاهنشاه بزرگ افغانستان گردانید.» در صفحه ۵۳۰ همان کتاب یک بیت از قصیده ابوحنیفه اسکافی را درباره سلطان مسعود که در کتب مختلف چنین ضبط شده:

خسرو ایران توئی و بودی و باشی  
گرچه فرودست، غره گشت بدعصیان  
طوری دیگر آورده است، یعنی کلمه ایران را (مشرق) ثبت کرده است: خسرو (مشرق) توئی و بودی و باشی. آقای خلیلی غرضی نداشته است. اگر اشتباه ذهنی یا قلمی که برای هر کس پیش می آید نکرده باشد دور نیست در نسخه دیگری چنین دیده و نقل فرموده است. اینکه در نسخه دیگر بجای کلمه (ایران) (مشرق) باشد باز فرق نمیکند. زیرا مقصود شاعر همان (ایران) بوده است نه (افغانستان)، این کلمه و چنان سلکتی برای ابوحنیفه، عنصوری، فرخی، منوچهری، سلطان محمود و غیره ناشناخته بوده است. با شواهدی که نقل شده است، نزد همه مداحان، سلطان محمود و سلطان مسعود (خسرو ایران) و (خسرو و مشرق

---

جناب آقای دکتر محمود افشار معاون سابق وزارت فرهنگ، مؤسس و نویسنده  
مجله گزانتقدب آینه و از رجال نیکنام و عالی مقام معاصر.

یا خراسان) يك مفهوم داشته است. چه كشوری بنام (مشرق) یا (مملکت افغان) در آن زمان نبوده است. گاهی هم بجای کلمه ایران، الفاظ خراسان یا شرق و عجم بطور مترادف بکار برده اند که بعد می آورم. هرگز افغان و افغانی و یا افغانستان و افغانستانی نگفته اند زیرا در آن زمان این کلمات به معنی امروزین آنها وجود نداشته است و گرنه بی هیچ اشکالی از حیث وزن و قافیه شعری میتوانستند در اشعار، کلمه (افغان) را بجای (ایران) بگذارند. بطور مثال میگویم که ابوحنیفه اسکانی میتوانست به آسانی بگوید: حسرو «افغان» تویی و بودی وباشی- گرچه فرودست غره گشت به عصیان.

پس انتر به این موضوعات برمیگردیم.

در جلد سوم تاریخ افغانستان (ص ۱۱۲) بقلم م. غبار چنین میخوانیم:

«چون خراسانیان در اوایل قرن سوم هجری (۲۰۵) در داخله به تشکیل يك دولت مستقل خراسانی پرداختند البته برای ظهور يك تمدن اسلامی افغانستانی و شاهنشاهی های بزرگ افغانی از قبیل صفاری، سامانی، غزنوی، و غوری، زمیند مساعدا گردیده و در نتیجه افغانستان از حیث تمدن و تهذیب، جهانگیری و فتوحات و خدمت به تعمیم دین اسلام از بزرگترین ممالک اسلام و شرق بحساب رفت» در حال، همه اینها درست است، مگر استعمال کلمات افغانستان و افغانستانی. چنان که نوشتم در آن زمانها اصلاً بدین نام و معانی که منظور نویسندگان تاریخ افغانستان است، افغانستانی وجود نداشته است. کسی هم از عرب و عجم، ترك و تاجیک، فرنگی، و امریکائی، چینی و هندی... حتی افغانی (در گذشته) این کلمات را به آن معانی استعمال نکرده است. کافیست که به نقشه های جغرافیائی قدیم، که در دنیا ترسیم شده و فراوان است، نظری بیفکنیم و به بینیم اسمی از (شاهنشاهی افغانستان) در آنها هست یا نیست؟ در همه آنها سخن و نشان از شاهنشاهی ایران است.

هر چیز را باید به آن نامی نامید که حقیقت داشته باشد، در دنیا شهرت یافته و در جغرافیا و تاریخ ثبت شده است. تاریخ چیزی نیست که بتوان برای دلخوشی خودیا کسانی به آسانی آنرا ساخت و پرداخت. فرمانروایان و کسانی هم که بنفع خود مستقیم یا غیر مستقیم، نویسندگان را به نگارش دروغهای تاریخی واداشته اند زودیا دیرمشتشان باز شده است. مورخان پیغرض و بیطرف آینده و نویسندگان معاصر بیگانه که فکر و قلمشان آزاد است حقایق را کم و بیش نوشته یا مینویسند و حقیقت در آخر امر پنهان نمیمانند.

معمولاً سفیران دولتهای بزرگ و قایع و شایعات کشورهایی را که در آنجا ماموریت دارند پی جوئی میکنند و به دولتهای خود گزارش میدهند. اینها هم بطوری که معمول است

هر پینجاه سال یا زودتر و دیرتر اسناد محرمانه دیپلماسی را منتشر میکنند تا مورخان از آن استفاده نمایند. این دولتها تا زمانی اسرار را نگاه میدارند که افشای آنها به خودشان زیان نزند.

دلشان برای دیگران نسوخته است. خلاصه آنکه:  
نکته بینانند در دنیا بسی واقفند از کار و بار هر کسی!  
\*\*\*

آقای خلیلی در صنف ۵۹۶ همین جلد سوم تاریخ افغانستان در قسمتی که نکارش آن بعهدۀ ایشان بوده است، ضمن تصبیه‌ای که نام (خسرو ایران) در آن مندرج است این بیت را آورده است:

تا (خلف) را خسرو ایران از آنجا برگرفت

درستم بودند از بیداد هر بیداد گر

در جای دیگر کتاب صنف ۳۶۱ از یک تصبیه منصل و غرای عنصری، ملك الشعرای سلطان محمود، در مدح و فتوحات همین پادشاه، ابیاتی با کلمۀ ایران نقل فرموده است که دلیل به بیغرضی و بلند نظری ایشان است در یکی از آنها نام شاه ایران آمده است. اکنون از نوشته آن شاعر ماهر و نویسنده دانشمند و از دیوان عنصری با شواهدی دیگر چند بیت می‌آورم:

ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر  
به حملۀ (ملك شرق) آن سپاه قوی  
(خدایگان خراسان) بدست پیشاور  
از آن غنیمت کاورد (شهریار عجم)  
ور از هیاطله گویم عجب فرومانی  
آقای خلیلی بیت آخر را که (شاه ایران) دارد آورده است بنا برین بطور تلویحی معترف است که سلطان محمود عنوان شاهی ایران داشته است نه (شاه افغان). اکنون به دلایل زیر که از همین تصبیه استخراج میشود توجه فرمائید: در پنج بیت بالا عنصری (خسرو مشرق)، (ملك شرق)، (خدایگان خراسان)، (شهریار عجم) و (شاه ایران) را مترادف با هم آورده است. ولی نامی از افغانستان، شاه افغان و «شاهنشاهی افغانستان» نمی‌برد. اگر عنصری، سلطان محمود را (خدایگان خراسان) یا (خسرو مشرق) یا (ملك شرق) عنوان داده دلیل بر این نیست که در عصر او بجای (ایران) دولتی بنام (خراسان) یا (شرق) یا (مشرق) وجود داشته است که امروز دولت افغانستان جانشین آن باشد! بطور تکرار می‌گویم، که اگر هم از همه این عنوانهای سلطان، منظور شاعر بجای (ایران) (افغان) میبود میتواندست بگوید: (که «شاه افغان» آنجا چگونه کرد سفر). خراسان، خاور، مشرق،

شرق، ایران و عجم همه در نظر آنان يك چیز بوده است که برای تنوع و پرهیز از تکرار، با رعایت وزن و قافیه در شعر، گوناگون آورده‌اند. نه عنصری و نه فرخی، دو شاعر مداح درجه اول سلطان محمود، در هیچ يك از قصائد خود سلطان محمود را «شاهنشاه افغان» نگفته‌اند.

در مورد عنوان (خدایگان خراسان) حتی پنجاه سال پیش شاعر نامی معاصر ایران، محمود فروخ خراسانی، در تصبیه (فتح دهلی) راجع به نادرشاه افشار که عناوین او را (خدایگان خراسان و خسروخاور) آورده است بی هیچ گونه شك مقصودش (شاه ایران) است، بی آنکه اسمی از ایران ببرد. چون نادر و فرخ هر دو خراسانیند مفاخره نموده است و چنین فرماید:

خدایگان خراسان و خسروخاور      بلند رتبه خداوند گارکیوان فر<sup>۲</sup>  
گوئی اصطلاح (خدایان خراسان) را از عنصری اقتباس کرده است.

دیگر چه جای شك است که افغانستان بجای خراسان و ایران سابق نه کنونی (بهر نامی می‌خواهند آنها را بخوانند) جزء و کل بوده‌اند که جدا کردن آنها از لحاظ تاریخ ممکن نیست. البته این نکته تاریخی موجب آن نخواهد بود که این دو کشور و دولت امروز دو واحد سیاسی مستقل و بکلی جدا از یکدیگر نباشند. نه آن سابقه مشترك تاریخی و جغرافیائی به وضع سیاسی کنونی آنها خدشه می‌زند و نه این دوگانگی کنونی می‌تواند یا باید آن یگانگی پیشین را از میان ببرد. هر يك در جای خود محفوظ و محترم است. من خود از طرفداران جدی استقلال سیاسی و تمامیت ارضی جداگانه این دو کشور از هم می‌باشم. و در عین حال می‌خواهم همیشه آنها و ملت‌هایش با هم متحد و متفق باشند و مسائلی موجب تفرقه میان آنان نگردد.

\*\*\*

آقای خلیلی، با حسن نظری که نسبت به ایران دارند و از خلال اشعار ایشان آشکار است، چنان نظرهایی که ممکن است بعضی از نوشته‌های ایشان توهم ایجاد کند ندارند. به سبب دل‌پستگی شدید به وطن عزیزشان افغانستان، که بسیار پسنندیده است، گاهی عنان قلم رها شده است. ملك الشعرا و نویسنده دانا و توانای افغان خواسته و دانسته روی حقایق تاریخی پانمی‌گذارد. اینك چند بیت از اشعار ایشان را در باره وطن دیگرشان یا دوشان ایران از سالنامه ۱۳۳۹ (دنیا) چاپ طهران (صفحه ۸۷) بطور نمونه نقل می‌نمایم. همانطور که من افغانستان را وطن دوم خود میدانم، ایران را هم وطن دوم ایشان دانستم. امیدوارم این عرض مخلصانه و عرضه درویشانه را از ارادتمند نا دیده خود بپذیرند. اینك اشعار زیبای استاد که هنگام سفرشان به شیراز سروده‌اند، و چون از دل برخاسته بدلهای نشسته است، می‌آورم:

مژده‌ای شیراز! من بوی بهار آورده‌ام.  
 پیک گلزار دلم، پینام یسار آورده‌ام.  
 گر بهار آورده با خود نرگس و نسرین و گل،  
 صد بهار جان فزا، من در کنار آورده‌ام.  
 از (حدیقه‌زی) (گلستان) و (سنائی) (سوی) (شیخ)<sup>۳</sup>  
 رازهای بس نهفته، آشکار آورده‌ام.  
 غزنه با شیراز دارد ربطهای معنوی،  
 قصه بسیار است، من در اختصار آورده‌ام.  
 ملت افغان و ایران غمگساران همند،  
 غمگساران را، حدیث غمگساز آورده‌ام.  
 شعر گفتن در دیار (خواجه) کار سهل نیست<sup>۴</sup>  
 من به دریا، قطره، در گلزار خار آورده‌ام.  
 شادمان از بخت خویشم، کاندین گلزار عشق،  
 از نهال دوستی، صد گل ببار آورده‌ام.

مانده دارد

۱- قصیده ابوحنیفه در جلد اول مجمع الفصحا (ص ۲۱۴) چاپ ۱۳۳۶ شمسی و دوره سوم مجله آینده (ص ۳۹۷) میباشد. بیهقی که معاصر مسعود و اسکافی بوده و چند قصیده از او نقل کرده است متأسفانه این قصیده را ندارد. احتمالاً بعد از تألیف کتاب بیهقی این قصیده سروده شده یا منتشر گردیده است و گرنه میبایست آورده بود، چون چکامه غزالی میباشد. مسلماً هدایت نیز از نسخه خطی معتبری در مجمع الفصحا نقل کرده است. اکنون که پایان سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی = ۱۳۵۵ هـ ش میباشد و به این سطور و مجمع الفصحا مرور مراجعه کردم دیدم که در مجمع نوشته شده (فی مدح السلطان ابراهیم غزنوی) از اینجا معلوم میشود که مجمع الفصحا و آقای خلیلی از دو نسخه متفاوت نقل کرده اند که او قصیده را در مدح سلطان ابراهیم نوشته و ایشان در مدح سلطان مسعود کدام درست است. نیاز به رسیدگی بیشتر دارد که برای من مسیر نیست. چون نقل من هم در مجله مربوط به ۳۲ سال پیش است هیچ بخاطرم نیست که از کجا به آنجا آورده‌ام. اگر بناغلی خلیلی این اختلاف را روشن فرمایند موجب امتنان است.

۲- در سال ۱۳۰۶ هـ. ش) نگارنده این کتاب موضوع (فتح دهلی) نادرشاه افشار را در مجله آینده اقتراح کردم. ملك الشعرا بهار، محمود فرخ، مویده ثابتی، صورتگر و دیگران در آن شرکت کردند. در نظر من، فرخ از همه بهتر ساخته بود. همه آن قصائد در شماره آخر سال دوم مجله آینده میباشد. قصیده فرخی سیستانی را در فتح سومنات سلطان محمود که برای طبع آزمائی شاعران طرح کرده بودم بدین مطلع است؛  
 فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر  
 سخن نو آرز که نو را حلاوتیست دگر

عنصری نیز همین وزن و قافیه قصیده غزالی در فتوحات سلطان محمود دارد که چند بیت آن در بالا گذشت. گوئی عنصری و فرخی در سرودن آن قصائد بمسابقه برخاسته‌اند.

۳- اشاره به (حدیقه سنائی) و (گلستان شیخ سعدی) دارد.

۴- از خواجه حافظ شیرازی منظور است...